

مرید سید جمال الدین و همکار ملکم حسین قزوینی کیست؟

در یادداشت‌های «دکتر خلیل خان نقفی اعلم الدوله» که با عنوان «مقالات گوناگون» چاپ شده است، یادداشت جالبی دربارهٔ یک شاعر و نویسنده شارلاتان و عیاش ایرانی دیده می‌شود که شنیدنی و خواندنی است، دکتر اعلم الدوله نوشته است: «وقتی وارد خانه شدیم دربان بما گفت یکنفری که بکمانم از همولایتیهای شما است و کلاه قرمزی بر سر دارد پشت اطاق ایستاده و منتظر آمدن شما است، من و دکتر ابراهیم خان حکیم الملک که باهم یکدستگاه اطاق در طبقه سوم اجاره کرده بودیم وقتی بالا رفتیم دیدیم یکنفر عثمانی پشت در اطاق‌ها چمباتمه نشسته و چرت می‌زند، چون مارا دید از جا جسته پرسید شما ایرانی هستید؟ گفتیم بلی، گفت قربان شما من حسین . حسین قزوینی، بفرمائید توی اطاق تا تفصیل را برای شما عرض کنم، اما قبل از وقت دانسته باشید که از شدت کرسنگی و خستگی دیگر «نا» بمن مانده اول یک دندانگیری بمن برسانید تا بعد بگویم گزارش احوال از چه قرار است، ما خوراکی آوردیم و چون وقت نهار بود با عجله نهار حاضر کرده میرزا حسین خان قزوینی در سر میز تفصیل خود را بدین منوال شرح داد .

اسم من حسین و قزوینی الاصلم در اوایل جوانی از قزوین بیرون آمده و جهانگردی کرده حالا شش هفت سال است که در اسلامبول زندگی میکنم، در گفتن شعر مهارتی کامل و مخصوصاً در بدیهه سرائی یند طولانی دارم، اخیراً سفیر کبیر ایران علاء الملک چون به اسلامبول آمد یک قصیده غرائی در مدح او ساختم او هم نامردی نکرده یک مشت

لیره عثمانی بمن داد، پیش خود فکر کردم در صورتیکه آن «نادرویش قاجار» برج ایفل را دیده باشد دلیلی ندارد حسین قزوینی درویش بیاریس نرود و آن برج را تماشا نکند، این بود که آن لیره هارا خرج کرده از اسلامبول با کشتی به مارسیل و از آنجا با راه آهن بیاریس آمدم و دیشب وارد این شهر شده و تمام پولهایم ته کشیده نه یک شاهی در جیب دارم نه با کسی آشنا هستم، از زبان فرانسه بیش از چند کلمه چیزی ندانسته راه بردار بجائی نبوده و نیستم تمام شب را در کوچه‌های این شهر را مرفته هر وقت در روی یکی از نیمکتهای خیابان میخواستم بخوابم پلیس‌ها مرا بیدار کرده میگفتند برخیز راه برو، تا بالاخره امروز گذارم باین محله افتاد و همه جا بازبان بی‌زبانی سراغ ایرانیهارا میگردم، گفتند دوفر ایرانی در اینجا منزل دارند، واقعاً چشم بدیدن جمال شما روشن و قلبم گلشن شده دانستم که خدای تعالی بامن همراه است، حالا چیزی که از شما میخواهم این است که پنج‌شش روز از من نگهداری کنید برج ایفل و دیدنیهای پاریس را بمن نشان بدهید، بعداً اسباب مراجعت مرا به اسلامبول فراهم آورده ممنون و شکر گذارم کرده باشید در عوض خداوند بشما اجر جزیل عنایت خواهد فرمود»

بعد اعلم الدوله چگونگی تهیه پول و پذیرائی از حسین قزوینی و شرح ولگردیها و عیاشیهای او را داده و نوشته است که سیمصد فرانک هزینه سفر را که برای او جمع کرده بودند در مجالس رقص دختران و پسران پاریس صرف کرده بگدائی افتاده بود. این داستان مربوط بسال ۱۳۱۲ ق می باشد، اما حسین قزوینی کیست؟ مطابق سندی که با خط نظر آقا یمین السلطنه وزیر مختار ایران در پاریس^۱ در دست است حسین قزوینی پس از مهاجرت از ایران در آغاز جوانی به استانبول رفته در صف شاگردان «سید جمال‌الدین افغانی» درآمده و در مکتب او الفبائی از سیاست بافی آموخته سپس گذارش بیاریس افتاده و دیگر از اروپا دل برنکنده و با تهدید و گدائی از مقامات ایرانی

۱ - نظر آقا یمین السلطنه هم مانند «نریمانخان قوام السلطنه» از رجال خدمتگزار

و دیپلماتهای لایق و وطنخواه ایران بوده اند.

پولی بدست می کرده و بمصرف عیاشی میرسانده و مدتی هم نوچه «ملکم» بوده و از او هم کمک‌هایی دریافت داشته و در نوشتن بعضی از مطالب و مقالات هم همدست ملکم بوده است، در قسمتی از نامه نظر آقا خطاب به اتابک (مورخ ۱۴-ع-۱-۱۳۱۹ ق) درباره حسین قزوینی چنین نوشته شده است: ۱

« عرض دیگر این است که میرزا حسین نامی قزوینی که گویا از مریدان جمال الدین بوده است بیاری آمده است و از قراری که میگوید برای تحصیل زبان فرانسه باینجا آمده است و در این مدت همه وقت امر معاش و گذران خود را بگدائی بسر برده و میبرد و در این مدت همه اوقات از برکت همت ایرانیهایی که در اینجا متوقف هستند و از ایران آمده و می آیند امر معاش او بیک اندازه مختصر میگذشت، حال آن ایرانیهای معتبر رفته اند و آنهاییکه در اینجا هستند نمی خواهند بیش از این برای چنین شخصی معاش بدهند، بصرافت این افتاده که بامداد و اعانت یک نفر از ایرانیها روزنامه‌ئی بزبان خودمان راه بیندازد و از ما بدنبویسد اگر این حرف او راست است باید محققاً تشویق کننده او میرزا ملکم خان باشد و الا کس دیگر نیست که باین صرافت بیفتد. اعتقاد این است که باید او را بر رفتن ایران تشویق و امیدوار کرد که اگر بوطن عزیز برگردد یک خدمتی باو رجوع خواهد شد که بواسطه آن بخوبی گذران بکند » باوصول این نامه و نامه مستقیم حسین قزوینی اتابک که مردی بخشنده و کریم الطبع بود، برای او بوسیله نظر آقا پولی فرستاد ولی او حاضر نشد که بایران بیاید و از عیاشیهای پاریس دست بردارد.

اینک یک نامه هم که باخط خود حسین قزوینی است گراور میشود.

حسین قزوینی این نامه را به اتابک نوشته و بشیوه ملکم نامه اش با تملق و تهدید آمیخته است هم اظهار بندگی و جان نثاری کرده هم پول خواسته و هم تهدید کرده است که از کثرت استیصال ممکن است بطبع و نشر جریده‌ئی برخلاف میل خود دست یازد. متن نامه او چنین است.

۱- قسمتی از نامه نظر آقا برای نشان دادن نمونه خط او گراور شد.

«عریضه : از پاریس : بحضور اقدس و مبارک حضرت مستطاب اجل اشرف امجد اکرم افخم اتابك اعظم مدظله العالی عرض شد . فی ۲۷ ژوئن ۱۹۰۱ . تصدق حضور اقدس و مبارکت شوم پانزده سال است که از ایران بامید تحصیل دورافتاده و سالیست پنج که اکنون در پاریس بهمان امید بمذلت و پریشانی هرچه تمام میگذرانم و در این ایام یکی از هموطنان بطبع و نشر روزنامه فارسی‌العبارہ تحریک و تشویقم کرد . و مصارف آنرا نیز در عهده گرفته است و مقصود او نیز از طبع و نشر این جریده واضح و آشکار است . حال جان‌نثار نظر بحب‌الوطن طبیعی که در نهاد جان داشته و دارم تبعیت آن هموطن و پیروی از مقاصد او نکرده و یقین است که هیچوقت نخواهم کرد و از طرف دیگر چنان از بی‌بضاعتی و تنگدستی مستأصل و لاعلاج مانده‌ام که میتراکم کثرت استیصال بآنچه نخواسته و نمیخواهم بازم‌دارد ، آن آستانه مبارکه را امید بلند و قبله حاجات پانزده ملیون ایرانی و خود شناخته و دانسته و اختصاراً بعرض این عریضه جسارت ورزیدم که شاید آن ابر رحمت بقطره‌ئی از خاک بافلاکم رسانیده و کمترین بندگان و جان‌نثاران آستان مبارک محسوب و مقتخرم بفرمائید ، حالا امر و اراده از حضرت مستطاب اجل اشرف امجد اکرم افخم اتابك اعظم مدظله العالی است . فی ۲۷ ژوئن مسیحی ۱۹۰۱ - اقل جان‌نثاران و بندگان آستان مبارک حسین قزوینی»

این حسین قزوینی چنانکه گفتیم و یادداشت اعلم‌الدوله و نامه نظر آقا هم حکایت میکند از هنر شاعری و نویسندگی در حدی ضعیف برخوردار بوده ولی قریحه و قلم و وسیله کلاشی ناهشروع او بوده و آنجا که پول نداشته برای راه یافتن در مجالس شهوترانی و عیاشی (کلوبهای شبانه) دل‌کمی پیشه میکرده و پیوسته بدنبال می‌ومد مشوقه بوده‌است.

قزوینی آزادفکری و سیاست‌بافی را در مکتب «سید جمال‌الدین» و تهیه پول را بوسیله تهدید در مکتب «ملکم» آموخته و در بی‌بندوباری از تمام شاگردان آن دو عالیجناب ! جلو افتاده است ، نامه دیگری از ممتاز السلطنه در دست میباشد و نشان میدهد که او تا آغاز سلطنت مرحوم سلطان احمدشاه در پاریس بوده ولی از آن پس از وی خبری نداریم ، بقرار اظهار یکی از سالخورده‌گان در آغاز جنگ بین الملل اول در پاریس خرقه نهی کرده‌است .